

صدیقه طاهره، همتای قرآن

وجود مبارک صدیقه کبرا «فاطمه زهرا(س)» سیره و سنتی دارد که معرف هویت اوست؛ وجود مبارک صدیقه کبرا «فاطمه زهرا(س)» سیره و سنتی دارد که معرف هویت اوست؛ چون این ذات پر برکت همانند سایر ذوات قدسی، همتای قرآن کریم‌اند و قرآن کریم عباراتی، اشاراتی، لطایفی و حقایقی دارد؛ چه اینکه از امام حسین(ع) و امام صادق(ع) رسیده است که قرآن به چهار بخش تقسیم می‌شود، چهار درجه دارد: یک درجه‌اش برای توده مردم است به نام عبارات قرآن؛ برتر از آن، اشارات قرآن است و والاتر از آن، لطایف قرآن است و قله قرآن حقایق قرآن، است که مخصوص انبیاست. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲).

قال الصادق(ع): «كتاب الله عزوجلّ على أربعة أشياء على العبارة والإشارة واللطائف والحقائق؛ فالعبارة للعوام والإشارة للخواص واللطائف

للأولياء والحقائق للأنبياء». این روایت از امام حسین(ع) نیز وارد شده است. (ر.ک: جامع الأخبار، ص ۴۱) صدیقه کبرا هم که از ذوات قدسی عترت(علیهم السلام) اند، سیره و سنتی دارد که بخشی، جزء عبارات آن سیره است، توده مردم از آن بهره می‌برند؛ بخشی مربوط به اشارات سیره آن حضرت است که خواص استفاده می‌کنند و بخشی مربوط به لطایف سیره و سنت آن حضرت است که اخص بهره می‌برند و بخشی مربوط به حقایق فاطمیه است که انبیا استفاده می‌کنند و دیگران طرفی نمی‌بندند؛ بحث درباره آن حضرت در حقیقت همانند بحث درباره قرآن کریم است.

اهل بیت، ریسمان آویخته الهی

قرآن کریم که حبل خداست، طناب ناگسستنی الهی است (ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۰۵). قال رسول الله(ص): «... کتاب الله الثقل الأكبر حبل ممدود من السماء الى الارض سبب بأیدیکم وسبب بید الله عزوجلّ»؛ این حبل و طناب را خدا نازل کرده است، لکن انزال قرآن همانند انزال باران نیست. این حبل را خدای سبحان نازل کرد، یعنی آویخت، نه انداخت. آن طوری که قرآن نازل شده است، باران نازل نمی‌شود و آن طوری که باران نازل می‌شود، قرآن نازل نشده است. نازل کردن باران، یعنی انداختن این قطره‌ها روی زمین. نازل کردن قرآن یعنی آویختن این طناب از بالا به زمین؛ چون قرآن حبل خداست و خدا این طناب را آویخت، نه انداخت، از این رو از عبارات تا اشارات و لطایف و حقایق، درجات این حبل است و هر کسی به اندازه علم و عملش می‌تواند در خدمت طناب الهی باشد. اهل بیت(علیهم السلام) و صدیقه کبرا(س) اینها حبل الله‌اند، حبل متین‌اند و حبل متین را خدا آویخت، نه انداخت؛ چون آویخت نه انداخت؛ رهبری قلوب اینها به دست خدای سبحان است، اینها جزء اولیای الهی‌اند. به انسان کاملی می‌گویند «ولی الله» که در بخش علم و عمل بدون واسطه از ذات اقدس الهی فیض بگیرد. در ولی او باشد، در جوار او باشد، موالات داشتن و متوالی بودن، یعنی فاصله برقرار نشدن. چنین انسانی می‌شود ولی خدا که از ولی و جوار فیض الهی طرفی می‌بندد. در همان حدیث معروف ثقلین ذات اقدس الهی فرمود: این طناب «طرف بید الله تعالی»؛ (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۹) یک طرف این طناب، یعنی قرآن به دست خداست و طرف دیگرش در دست شماست. پس

مطلب دوم این شد که این بانو مانند سایر ائمه معصوم(علیهم السلام) حبل متین خدایند و این طناب را خدا آویخت، نه انداخت و یک طرفش به دست خداست، طرف دیگرش به دست مردم و در دسترس مردم است.

جدایی ناپذیری قرآن و عترت

مطلب سوم آن است اگر کسی بخواهد به ذات اقدس الهی راه پیدا کند و از او فیض بگیرد، باید از مسیر قرآن و عترت بگذرد که همین صراط مستقیم است؛ بقیه کجراه است و راه نیست و این قرآن و عترت تار و پود یک حبل متینند؛ دو حبل نیست، دو طناب نیست تا کسی بگوید «حسبنا کتاب الله» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۳)؛ «البخاری و مسلم فی خبر أنه قال عمر: النبی قد غلب علیه الوجد وعندکم القرآن حسبنا کتاب الله...». یا کسی بگوید «حسبنا العتره» اینها تار و پود یک طنابند.

اگر کسی قرآن را گرفت، هیچ راهی ندارد جز پذیرش ولایت عترت و اگر کسی عترت مدار و ولایت پذیر بود، هیچ راهی ندارد جز پذیرش معارف قرآن کریم و همان طوری که همه معارف قرآن را ذات اقدس الهی تدوین و تضمین کرده است، صدر و ساقه این کتاب کلام خداست، انسان کامل به نام عترت طاهرین صدر و ساقه اینها محبت خداست، معرفت خداست، در قلب اینها چیزی جز محبت الهی نیست.

ضرورت توسل به عترت

آیات پر برکت سوره «هل أتى» که قبلاً خوانده شد، با این تحلیل روشن می شود که ضمیر «حَبِّهِ» به الله بر می گردد، نه به طعام؛ «وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (انسان / ۸) نه «على حب الطعام». اینها جزء مقربان اند که فوق ابرارند؛ در حرم امن مقربان الهی غیر از محبوب حقیقی، موجودی راه ندارد. اگر قلب اینها به حب خدا متمیم شد و اگر طبق بیان نورانی امام سجاد(علیه السلام) در دعای ابو حمزه ثمالی، صدر و ذیل قلب اینها مملو از محبت الهی بود، هرگز اینها به خود علاقه ندارند؛ چه رسد به نان و گندم نیازمند و علاقه مند باشند تا ضمیر «حَبِّهِ» به طعام برگردد «و يطعمون الطعام على حب الله» و اگر کلمه الله قبلاً مطرح نشد، چون روشن بود و بین الرشد است نیازی به یاد او ندارد. گاهی ضمیر در اول آیه قرار می گیرد و به خدای سبحان بر می گردد، آن ضمیر ضمیر شأن نیست، به خدا بر می گردد؛ خدا غایب نیست تا کسی بگوید که قبلاً نامی از او برده نشد. بنابراین، این وجود مبارک مثل خود قرآن کریم، صدر و ساقه هویت و هستی اینها را محبت و معرفت الهی تضمین کرده است. اگر راه غیر از این نیست و سایر سالکان باید این راه را طی کنند، چاره‌ای جز شفاعت و وسیله و توسل نیست.

اهمیت خطبه فدکیه

خطبه فدکیه را حوزه علمیه باید درس بدهد؛ طلاب باید آن را به صورت درس بخوانند. همان طوری که عده‌ای حافظ قرآن اند، حافظ نهج البلاغه اند، عده‌ای هم بکوشند این خطبه را حفظ کنند و به صورت درس بخوانند، البته درس این خطبه نظیر دروس دیگر آسان نیست. شما اگر در خدمت این خطبه باشید، می بینید آن معارف عمیق نهج البلاغه که جزء مشکلات نهج البلاغه است و جزء غرر خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه است که وجود مبارک امیرالمؤمنین(ع) در دوران خلافت، یعنی ۲۵ سال بعد از شهادت این بانو ایراد کرد، آن غرر و خلاصه و متن و عصاره آن خطبه‌های عمیق

نهج البلاغه در خطبه نورانی وجود مبارک فاطمه (علیها آلاف التحية و الثناء) آمده است. حضرت در جریان بازگرداندن فدک یک خطبه‌ای دارد و یک خطبه‌ای؛ در آن «خطبه» مسئله بازگرداندن فدک و مسائل سیاسی و اجتماعی و مسئله ظلمی که بر آن حضرت رفته مطرح است اما در آن «خطبه» که قبل از خطابه ایراد کرد حمد خدا، تشریح اسمای حسناى خدا، ازلیت خدا، ابدیت خدا، سرمدیت خدا و کم کم می‌رسد به اینکه این خاندان وسیله الهی‌اند؛ آن خطبه محتوایش فقط بحث‌های فلسفی و کلامی و عرفانی است و دیگر هیچ. خطبه حضرت مسائلی دارد [او] خطابه حضرت احکامی. مسائل سیاسی را در آن خطابه بیان کرد [او] مسائل حکمی و کلامی را در آن خطبه تشریح نمود. با تشریح آن خطبه‌ها، گوشه‌هایی از آن خطبه روشن می‌شود که شبهه صاحب المنار و سایر متفکران وهابی یا احیاناً کسانی که در توسل و استشفاء و شفیع گرفتن شبهه‌ای دارند همه اینها برطرف خواهد شد.

ضرورت توسل در بیان صدیقه کبرا (س)

بیان نورانی صدیقه کبرا (س) این است که ما چون طناب آویخته الهی هستیم، ما با دیگران فرق داریم، اگر باران نازل شد، شما هم آن چنان نازل شدید «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ (حجر / ۲۱) افراد عادی از مخزن غیب به نحو باران نازل شدند؛ گرچه تجلی است نه تجافی، ولی این حبل متین نیست که یک طرفش مستقیماً به دست ذات اقدس الهی باشد. دست بی‌دستی او همه جا حضور دارد، اما این موجود آن لیاقت را ندارد که لدی اللہی باشد. اگر فاصله است، از این طرف است، اگر بعد است، از این طرف است؛ اگر ناپیایی است، از این طرف است. ناپیئا در عین حال که در کنار برادر آزاده بینایش قرار دارد، نیازمند به ترجمان است؛ باید کسی به او بگوید برادر آزاده‌ات از سفر برگشت، هر چه می‌خواهی بپرس نشانش این است؛ علامتش این است؛ حرفش این است؛ پیامش این است؛ بنابراین اگر کوری کنار بینایی قرار گیرد نیازمند ترجمان است. اگر کری کنار ناطق بنشیند محتاج ترجمان است. اگر جاهلی کنار عالم بنشیند نیازمند ترجمان است. وجود مبارک آن بانوی قدسی که حبل الله و طناب آویخته است و نه انداخته، مثل قرآن کریم نازل شده است نه مثل باران، فرمود: «وَأَحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ يَبْتَغَى مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةُ وَنَحْنُ وَسِيلَتُهُ ... وَنَحْنُ حُجَّتُهُ فِي غَيْبِهِ وَنَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ»؛ (دلائل الإمامة، ص ۳۳) فرمود: «خدا را حمد کنید که به حمد خدا، به عظمت خدا، به نور خدا تمام موجودات آسمان و زمین به طرف او وسیله خواستند و ما وسیله‌ایم». این معنای توسل مخصوص ما زمینی‌ها نیست بلکه موجودات آسمانی هم به این بانو متوسل‌اند؛ فرشتگان الهی هم به اینها متوسل‌اند؛ هر موجودی که نتواند لدی‌اللہی باشد از موجود لدی‌اللہی کمک می‌گیرد؛ هر موجودی که صادر اول و یا ظاهر اول نباشد، از صادر اول یا ظاهر اول استضاء می‌کند، فرمود: «وَأَحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ يَبْتَغَى مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةُ وَنَحْنُ وَسِيلَتُهُ»؛ غیر از ما هر موجودی چه در آسمان چه در زمین، اینها از خدا فاصله دارند؛ گرچه خدا با هیچ کسی فاصله ندارد. اینها آن درجه را ندارند که بلاواسطه از خدا فیض بگیرند. آن اولین صادر نور این خاندان است؛ آن اولین ظاهر ولای این خاندان است. بنابراین اگر خدا نزدیک است و اگر اقرب است إلینا من حبل الوريد یا «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ

وَقَلْبِهِ»، (انفال/ ۲۴) از این طرف این قلب آلوده ما که «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (بقره/ ۱۰) «این قلب آلوده از ذات اقدس الهی دور است [و] نیازمند ترجمان است، نیازمند وسیله‌ای است که ما را به آن مکانت برساند».

توسل، متمم قابلیت قابل

توسل برای آن نیست که متمم فاعلیت فاعل باشد؛ توسل برای تتمیم قابلیت قابل است. بحث در این است که خدا بی‌نیاز است و وسیله نمی‌خواهد؛ بحث در این است که ما محتاجیم و وسیله می‌طلبیم. بی‌نیازی خدا که مشکل ما را حل نمی‌کند؛ ما باید بتوانیم از او بخواهیم تا به ما بدهد. اگر ما دور بودیم دهان آلوده بود و با دهان آلوده نتوانستیم بگوییم «یا الله» یک طیب و طاهری می‌طلبد که حرف ما را برساند.

وجود مبارک رسول گرامی (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) به ما فرمود: «طَهِّرُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طَرَقَ الْقُرْآنُ»؛ (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳) دهان‌ها را پاک کنید. غذای خوب و حلال در این دهان وارد بشود، حرف طیب و طاهر از این دهان خارج شود؛ نه تهمت و غیبت و استهزا و دروغ خارج شود، نه غذای شبهه‌ناک. سخن از تطهیر دندان نیست که با مسواک حل بشود؛ سخن از تطهیر دهان است فرمود: «دهان‌ها را پاک کنید چون قرآن می‌خواهد از اینجا عبور کند». خب، اگر دهان آلوده بود، کسی نماز خواند، قرآن خواند، آیات را از کانال آلوده عبور داد این اثر ندارد. بنابراین وجود مبارک حضرت فرمود: «بین ما و ذات اقدس اله هیچ فاصله‌ای نیست، آنها که دورند و جدایند نیازمندند که حرفشان را ما به خدا برسانیم».

توسل در قرآن

در قرآن کریم ما را به اصل توسل دعوت کرده‌اند: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (مائده/ ۳۵)؛ «یعنی برای اینکه به خدا نزدیک شوید توسل بجوید». این یک عام و یا مطلق است که نسبت به مصادیق خود حجت است و چون هیچ عام یا مطلق مصداق خود را ثابت نمی‌کند هرگز نمی‌شود به این عموم یا اطلاق تمسک کرد و گفت: «پس توسل به آن ذوات قدسی محبوب است، توسل را باید قبلاً ثابت کرد که چه چیز وسیله است، بعد گفت: این شیء وسیله است و خدا در قرآن فرمود: «ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (مائده/ ۳۵)؛ «پس توسل می‌جوئیم». هر چه را که خدا امر کرده است یا به‌عنوان محبوب خود اعلام کرده است به صورت خبر یا انشا معلوم می‌شود وسیله تقرب الهی است، نماز وسیله است، روزه وسیله است، قرائت قرآن وسیله است، تمام کارهای خیر وسیله است؛ چون خدای سبحان اینها را وسائل قرب قرار داده است.

ولایت را امضا کرده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»؛ (مائده/ ۵۵) فرمود، تطهیر او عصمت را امضا کرده است؛ مباحله را امضا کرده است «وَيُطِيعُمُونَ الطَّعَامَ» (انسان/ ۸) را امضا کرده است. «وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» (تحریم/ ۴) را امضا کرده است. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۳۲)؛ عن سدير الصيرفي عن أبي جعفر: (عليه السلام) قال: لقد عرف رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) علياً (عليه السلام) أصحابه مرتين؛ أما مرة فحيث قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه» وأما الثانية فحيث نزلت هذه الآية «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» أخذ رسول

الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بيد علي (عليه السلام) فقال: «يا أيها الناس هذا صالح المؤمنين».

ده‌ها فضیلتی که در قرآن برای سوره طه و یس مقرر کرد، امضا کرده است. ما یا به صورت خبر یا به صورت انشا، مطلوبیت اینها را درک می‌کنیم و

می‌گوییم اینها وسیله‌اند و این بانوی قدسی تصریح کرده است، فرمود: «و نحن وسيلته ... و نحن حجة في غيبه و نحن ورثة أنبيائه»؛ (شرح نهج البلاغه،

ج ۱۶، ص ۲۱۱) پس صغرا با این مشخص می‌شود؛ کبرا با آن مشخص می‌شود؛ اصل توسل هم امکان دارد، بلکه ضروری است برای کسی که بخواهد

به ذات اقدس الهی نزدیک بشود. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم که اقرار و اعتراف به گناه پیش خدای سبحان چون مطلوب است، وسیله است: «الهی

... إن كان قد دنا أجلي ولم يدنني منك عملی فقد جعلت الإقرار بالذنب إليك وسيلتي»؛ خدایا! من اقرار به گناه را وسیله قرار دادم؛ من

توسل جستم به اقرار و در پیشگاه تو اقرار می‌کنم که فردا مرا به محکمه نخوانی که مجبور نشوم، اقرار کنم تا «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ

السَّعِيرِ» (ملک/ ۱۱) دامنگیر من بشود خود ائمه (علیهم الصلاة والسلام) اسمای حسناى الهی را آن وقت وسیله قرار می‌دهند: «یتوسل إليك

بروبیتک» (مفاتیح الجنان، دعای کمیل) آنها به جایی می‌رسند که ربوبیت خدا را وسیله قرار می‌دهند، غیر از کسانی‌اند که می‌گویند: «وجعلت الإقرار

بالذنب إليك وسيلتي» این ذوات مقدس ما را اگر نابیناییم، بینا می‌کنند؛ جاهلیم، عالم می‌کنند؛ ناشنواییم، سمیع می‌کنند. معنی توسل تتمیم

قابلیت قابل است، این فیض‌ها را به ما می‌رساند تا آن فاعل تام این فیض‌ها را به ما عطا کند.

اسارت دین بعد از رحلت پیامبر(ص)

کسانی که با این بانو و همسرش (علیهما آلاف التحية والثناء) بد رفتاری کردند، قبلاً با پدر بزرگوارش بد عهدی کردند. صنادید قریش و مشرکان

جاهلی در حدوث و بقا تا می‌توانستند نگذاشتند وجود مبارک رسول گرامی رشد کند، بعد از رشد آن حضرت، در رفع مقام او کوتاهی نکردند تا

چراغش را خاموش کنند که «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ» (صف/ ۸). در همان طلایع دین و رحلت رسول گرامی(ص) اینها آمدند دین را مصادره

کردند؛

یعنی قرآن و عترت را مصادره کردند. از یک طرف گفتند: «حسبنا كتاب الله» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۳) عترت را خانه نشین کردند و این قرآن را

هم مصادره کردند. در عهد نامه مالک که به تدوین و تقریر وجود مبارک امیرالمؤمنین(س) تنظیم شد، بنگرید؛ حضرت در آن عهدنامه، به مالک اشر

فرمود: «مالک! ما در یک شرایط استثنایی به سر می‌بریم، شما می‌دانید وارث چه حکومتی هستید» «فإن هذا الدين قد كان أسيراً في أيدي

الأشرار يعمل فيه بالهوى و يطلب به الدنيا»؛ (نهج البلاغه، نامه ۵۳) فرمود: «سخن از فدک و امثال فدک نبود؛ سخن از علی و امثال علی نبود؛

سخن از اصل دین بود. اینها خواستند دین را مصادره کنند و به اسارت در آورند و اسیر کردند. مالک! این دین سالیان متمادی در اسارت بود. نماز،

حج، زکات و روزه بود، اما نماز اسیر، حج اسیر، زکات اسیر، شما می‌بینید الآن در حجاز هست، در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی نماز صوری

هست، اما نماز، اسیر حج است، حج اسیر روزه است، اما روزه اسیر. نمازی که فریاد ندارد، حجتی که قیام ندارد، روزه‌ای که رهبری ندارد، روزه اسیر

است: من آمدم این خلافت را پذیرفتم، زنجیر را از دست و پای دین آزاد کردم تا مردم بدانند نماز یعنی چه، روزه یعنی چه، حج یعنی چه، زکات

یعنی چه، اینها وسیله‌ای است که مردم را به خالق نزدیک می‌کند مالک! بدان، اینها هوا را به حساب دین صرف می‌کردند، به نام دین هوا را پیاده

می‌کردند و مانند آن. طبق این اصل نورانی نامه نهج البلاغه وقتی دین در اسارت امویان قرار گرفت، مستحضرید که اسیر را آن امیر در چنگال خود

دارد یا او را اعدام می‌کند یا آزاد می‌کند یا او را به‌عنوان برده می‌گیرد و می‌فروشد. اموی که دین را به اسارت گرفته است، هرگز به مصلحتشان نبود

دین را آزاد بگذارد [تا] مردم معنی واقعی نماز و روزه و حج و زکات را بفهمند؛ پس دین را اینها در

اسارت نگه‌داشتند [و] آزاد نکردند. ماند دو امر یا دین را اعدام کند یا آن را به‌عنوان برده بفروشد، دیدند اعدام دین فعلاً زود است، الآن نمی‌توانند

بگویند»

لَعَبَتِ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلْ

خَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَرَ شَهْدُوا

جزع الخرزج من وقع الأسل (احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷)

چند سالی باید بگذرد، مردم کم‌کم از معارف الهی فاصله بگیرند، حسین بن علی (علیه السلام) در خورش بخلطد تا حاکم شام بگوید:

«لَعَبَتِ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلْ

خَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ»

که همین حرف که اعدام دین بود، در سال ۶۱ هجری از حلقوم همین اموی ناپاک برفراز کرسی زرین شام آن روز شنیده شد.

استيضاح حکومت توسط حضرت زهرا(س)

بنابراین این بیان نورانی امیرالمؤمنین که فرمود: «فإن هذا الدين قد كان أسيراً في أيدي الأشرار يعمل فيه بالهوى و يطلب به الدنيا» (نهج البلاغه، نامه

۵۳) یک چیز روشنی بود که اینها در جریان سقیفه دین را به

اسارت گرفتند و این بانوی قدسی سعی کرده است، دین را زنده نگه بدارد تا روزی از دست اینها آزاد بشود و گرنه همان اوایل اینها این دین را اعدام

می‌کردند. سخن از فدک نیست؛ آن وقتی هم که فدک در اختیار اینها

بود اینها نان جو می‌خوردند. جریان دستاس کردن و به خون آلوده شدن دست مطهر زهرا(س) با داشتن حوائط سبعة (مناقب، ج ۱، ص ۱۶۹؛ و فدک

بود. به هر تقدیر وجود مبارک صدیقه کبرا این جمله قرآنی را با تعبیر

غیبت به خطاب، حکومت را استيضاح کرد، فرمود: «شما حکومت جاهلی تشکیل دادید، سخن از من و همسر و امثال اینها نیست. وقتی قرآن و دین

به‌عنوان اصول ارزشی حجت نباشد، حکومت، حکومت جاهلی است

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ». (احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۲)

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته».